

۱۳۱۴۳۶۶

میراندا

ماه کج و کوله

کاوه دژ کام

واژه آرا

سرشناسه	:	دژکام، کاوه، ۱۳۲۶ -
عنوان و نام پدیدآور	:	میراندا: ماه کج و کوله / کاوه دژکام
مشخصات نشر	:	تهران: واژه آرا، ۱۳۹۳
مشخصات ظاهری	:	۴۳۲ ص: ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م
شابک	:	978-600-5774-36-8
وضعیت فهرست نویسی	:	فیبا
موضوع	:	داستان های فارسی -- قرن ۱۴
رده بندی کنگره	:	۹۱۳۹۳/۸۳۴۳ PIR
رده بندی دیویی	:	۳/۶۲۶۸
شماره کتابخانه ملی	:	۳۷۲۵۸۲۵

واژه آرا

میراندا ماه کج و کوله

کاوه دژکام

چاپ اول / تهران / ۱۳۹۵

لینوگرافی: هزاره

چاپ: استقلال

صحافی: غزل

شمارگان: ۲۰۰۰

بها: ۲۰۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۷۷۴-۳۶-۸

خیابان سهروردی شمالی، خیابان خرمشهر، خیابان عربعلی، کوچه دوم، پلاک ۱۴

تلفن: ۸۸۷۶۹۵۳۲

Kaveh.dejkam@yahoo.com

سخن ویراستار

رمان را که آغاز می‌کنی و قوف داری که سرگرم خواندن قصه‌یی شده‌ای که از ذهن نویسنده و رمان‌نویس تراوش کرده است؛ می‌دانی که یک یک شخصیت‌هایی که رمان‌نویس خلق کرده، زاینده تخیل و ذهن پویای اوست که در عرصه خیال گام زده است، می‌دانی حوادث رمان نه در جایی در دنیای واقعی در حال وقوع است که در ذهن نویسنده آن خلق شده است؛ هر چند که محله‌ها را به نام بشناسی و به یک آن‌ها برایت آشنا باشند و هر چند حوادث رمان ممکن الوقوع بنمایند.

اما آرام آرام که پیش می‌روی و با چهره‌ها و شخصیت‌ها آشنا می‌شوی آرام آرام نیز تردید به جانت می‌افتد؛ این تردید چه بسا همه این آدم‌ها واقعی باشند و همه این حوادث روزی در جایی رخ داده باشد به خصوص اگر قصه گوشه‌یی از حادثه‌یی را شرح کند که خود شبیه به آن حادثه را شاهد بوده یا درباره‌اش چیزی شنیده باشی و وقتی بیش‌تر می‌روی و بیش‌تر با قهرمانان قصه آشنا می‌شوی، آرام آرام رمان‌نویس صاحب پوست و گوشت و استخوان می‌شوند و آن‌قدر به تو نزدیک می‌گردند که طنین اندیشه‌های‌شان را به گوش جان می‌شنوی، مفهوم نگاه‌شان را درک می‌کنی، می‌دانی چه‌گونه لباس می‌پوشند، می‌دانی چه‌گونه سخن می‌گویند و آن وقت اگر تو خود مرد آفرینش‌های ذهنی باشی، انتظار داری در برابر فلان حادثه چه‌گونه واکنش نشان دهند و در

قبال فلان واقعہ چہ بگویند و وقتی این گونه می شود، با یکی از شخصیت های قصه همراه و همراز و همزاد می شوی: رنج هایش اندوهگین می گرداند تو را و شادی هایش به نشاط می آوردت، دل واپس او می شوی که مبادا سخنی بگوید که زبانی بر او که دیگر او نیست و «تو» هستی، وارد شود و مبادا ستمی بر او رود که آن ستم را بر خود می پنداری.

این ها همه زمانی واقع می شود که قصه را باورپذیر دریابی، آن قدر که باور کنی آن فرشته درونی وجودت را که دوست داری شخصیت های خوب قصه پیروز شوند و آبرومند زندگی کنند، تو را فراخواند به داوری و همراهی و باورپذیری که همه این ها ثمره انسجام است؛ انسجام در شیوه بیان، انسجام در روان شناسی شخصیت ها، انسجام در رفتارها و گفتارهای شخصیت ها و نبود تناقض رفتار و گفتار و انسجام در روابط علت و معلولی.

و رمان «میراندا» بی آن که ویسندہ خود اراده کرده باشد، این گونه است، منسجم و مطمئن. نویسنده ناخودآگاه استوار قدم برداشته است. بی آن که خود اراده کند از بخش نیمه آگاه و ناآگاه ذهن خود آدم هایی را آفریده که در طول سالیان زندگی خویش در ارتباطات اجتماعی و عاطفی اش بازیافته و در انبان ذهن نیمه آگاه خود انباشته است. علی یغمایی شاخص ترین چهره این قصه بلند رالیسم ده ناه نیم نگاهی هم به سورآلیسم دارد - خودت می خوانی و سورآلیسم را ردی را هم در آن می یابی - شخصیتی است درون گرا، کم حرف، جدی، خشک و از آن چهره هاست که پای بندی هایی دارد انسانی و اخلاقی، چاپلوسی و مداخلی را دوست نمی دارد، حاضر است «جان» بدهد و بی هوده «جان» بگوید تا «جان» در برد و این ویژگی ها زمانی تشخیص و تعین پیدا می کند که علی به خواستگاری می رود، برای دختری که برای نخستین بار قلبش را به تند تپیدن واداشته و آن هم نزد پدرزنی که صاحب کیاویایی است و کلی الدرم و بولدرم می کند و علی به صراحت می گوید: "آقای شایان، تماشا

کن برویم دنبال زندگی مان." و این ویژگی آن گاه شفاف تر می شود که علی در کنار دو داماد دیگر قرار می گیرد که در کارخانه شایان کار می کنند، اندک سهامی دارند و برای گذران زندگی انگل وارشان که به نوعی به همسرشان آویزانند مجیز آقای شایان را می گویند و شیرین همسر علی، به شیوه همه زنان که مقلدوار می زنند، در طلب زندگی مرفه تر اصرار می ورزد که علی تمامی نیز به جمع دو داماد دیگر پیوندد و از خوان بی دریغ پدر بهره مند شود و علی حاضر به ریزه خواری نیست هر چند که در سختی زندگی بگذارد.

و همین اصرار شیرین - دختر محبوب آقای شایان - برای پیوستن به دو داماد دیگر در کارخانه بسته بندی مواد غذایی شایان است که دو داماد را که مشغول رفت و آمد با کاسه لیبسی و دله دزدی هستند به تکاپو وامی دارد که علی وارد کارخانه شود تا دست آقایان رو نگردد و طبعاً خانم میترا منوچهری، وکیل کارخانه که زمامد شیطان صفتی و چهره یی ناخوشایند از یک شخصیت است، رابطه های جدایی این زن و شوهر را فراهم می آورد و کار را به طلاق می کشاند تا خانواده یی از هم بپاشد و کودکی بی سرپناه و آواره خانه پدر بزرگ تا زمانی که بشود به امید مبلغی که از دو داماد دریافت خواهد داشت.

سودای آن را ندارم که قصه را شرح کنم و طعم شیرینی را که در لحظه لحظه قصه در کام خود حس کرده ام و در کوچه پس کوچه های پادشاه شیده ام از شما دریغ کنم، اما مرا گزیری نیست که بگویم اگر قرار است دو شخصیت قصه را در تقابل با یکدیگر قرار دهم و به اصطلاح قصه نویسان یکی را Protagonist بخوانم و دیگری را Antagonist، طبعاً باید علی را چهره محبوب با رنگ خاکستری کم تر و میترا را چهره نامحبوب با رنگ خاکستری پررنگ تر معرفی کنم. از این روی چهره علی را خاکستری ترسیم می کنم که در رمان های رئالیستی برخلاف رمانس ها هیچ کس سفید و سفید نیست و هیچ کس سیاه و

سیاه هم نیست همه خاکستری‌اند و هر کس به نسبتی.

اما در حاشیه قصه، آدم‌های دیگری نیز حضور دارند، مثل تقی ابراهیمی کارگر زحمتکشی که مظهر سپاس‌مندی و امتنان است و یما آقای آشتیانی، دوست و یار دیرینه پدر علی که مظهر صداقت و درستی است، همان کسی که وقتی پدر علی حماقت می‌کند و پس از مرگ همسرش، زنی را اختیار می‌ند و ناگزیر می‌شود همه اموالش را به آن زن وانهد و خود درمانده، رها شده به استقبال مرگ بشتابد - که این خود حدیث دیگری است از مردان زلزله‌زده‌یی که دل می‌سپارند به امید آینده‌یی روشن که غالباً جز تیرگی انتظارساز را نمی‌دهد.

اما آشتیانی یک بحر است، یک نماد است، جلوه‌یی از قابل اعتماد بودن و باور داشتن نسلی که از او هم‌تر نشانی باقی مانده و وقتی با این چهره‌ها در قصه آشنا می‌شویم، با بهر گونه نوستالژیک برای‌شان آه می‌کشیم.

بیم آن دارم که این پسر گفت به رازا بکشد، چون بسیار سخن دارم و دریغ این جاست که کتاب صفحہ به صفحہ افزودن صفحات دیگر همه آرایش کتاب بر هم می‌ریزد و گرنه باید می‌گفتم از تقی ابراهیمی، از میرآفتابی، از مشعوف و از ده‌ها شخصیت بگرفتم که خود سرشناسه قرار گرفته‌اند.

و فقط به این نکته بسنده می‌کنم که از نظر تکنیک قصه‌نویسی کتاب یک راوی ندارد و نویسنده به شیوه‌یی دل‌نشین از زبان تک‌تک شخصیت‌ها زندگی و حوادثی را که آفریده‌اند، بازگفته است که خود طراوتی دیگر به قصه می‌بخشد. دلم برای بیش‌تر نوشتن پر می‌سازد.

مهدی افشار

زمستان ۹۳